در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۴۰۰
صلاة المسافر

جلسه 168

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

گفتیم یکی از قواطع سفر، مرور بر وطن است. یکی از ادله این مسئله انقلاب در موضوع است؛ به این بیان که اگر شخص مسافر ولو یک لحظه مرور به وطن کرد، عنوان مسافر در او تبدیل به عنوان حاضر می‌شود.

کلام مرحوم بروجردی(ره)

مرحوم آقای بروجردی (ره) در این مسئله می‌فرماید: علت تشریع قصر در نماز مسافر، آیه شریفه «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ»[1] می‌باشد؛ به این بیان که مراد مطلق «ضرب» در زمین نیست بلکه «ضرب» در اینجا یعنی اگر عنوان مسافر بر شخص اطلاق شد که این عنوان در مقابل عنوان حاضر است.

در ادامه می‌فرماید: در معنای سفر دوری و تغرب از وطن وجود دارد و لذا اگر شخصی حتی یک لحظه از وطنش عبور کرد، از عنوان مسافر خارج شده و تبدیل به حاضر می‌شود.[2]

بررسی کلام مرحوم بروجردی(ره)

در مباحث گذشته و برخلاف مشهور و طبق روایات زیادی که در این مسئله وجود دارد گفتیم ملاک قصر در باب نماز مسافر، سفر شرعی و «ثمانية فراسخ» است. در این روایات از امام (علیه‌السلام) سوال می‌شود در چه مقدار نماز قصر می‌شود؟ ایشان فرمودند: هشت فرسخ. در نتیجه به نظر ما سفر عرفی در باب قصر نماز وجهی ندارد.

اطلاق روایاتی که می‌گوید اگر هشت فرسخ رفتی نماز را قصر کن اقتضا دارد که اگر مسافر از وطنش نیز عبور کرد اما قصد هشت فرسخ را دارد، باید نماز را همچنان قصر بخواند.

در مقابل روایاتی دیگری مانند روایت علی بن یقطین وجود داشت که می‌گفتند در منزلی که قصد وطن نداری، نماز را قصر بخوان و این روایات مقیّد روایات هشت فرسخ هستند؛ به این بیان که اگر شخصی در سفر به منزلی که قصد داشت آن را به عنوان وطن انتخاب کند مرور کرد، نمازش تمام است و اگر به منزلی رسید که در آن منزل قصد اِستیطان نداشت، نمازش قصر است.

در مقابل طبق مبنای مشهور که می‌گویند باید عنوان مسافر وجود داشته باشد، شخص به محض این‌که مرور به وطن کرد، از

عنوان مسافر خارج می‌شود.

تفاوت مبنای ما و مشهور در این مثال بهتر روشن می‌شود که اگر شخص مسافر با وسائل نقلیه امروز و با سرعت زیاد از داخل وطن عبور کرد، آیا عرفاً از عنوان مسافر خارج می‌شود؟! چنین به نظر می‌رسد که در این قبیل موارد عرف حکم به تبدل عنوان مسافر به حاضر نمی‌کند.

بله عرف در مورد شخصی که در وطن چند ساعت می‌نشیند چنین حکمی دارد. اما این‌که مرحوم آقای بروجردی(ره) فرمود حتی یک لحظه مرور بر وطن سبب تبدل عنوان می‌ّباشد، مورد قبول نیست.

بررسی ماهیت «وطن»

گفتیم این مسئله اجماعی و یا به تعبیر مرحوم آقای حکیم (ره) از ضروریات است که مرور به وطن سبب از بین رفتن عنوان قصر برای نماز مسافر است و این شخص باید نماز را تمام بخواند. اما مسئله اصلی پرداختن به ماهیت وطن است.

در کلمات متأخرین وطن بر سه قسم است: الف- وطن اصلی. ب- وطن اتخاذی. ج- وطن شرعی. برخی دیگر می‌گویند وطن بر دو قسم است: الف- وطن عرفی. ب- وطن شرعی. وطن عرفی نیز اصلی و یا اتخاذی است. همچنین در برخی عبارات به جای وطن اتخاذی، از «برزخٌ بین الوطن الاصلی و الوطن الشرعی» تعبیر شده است.

در بحث ماهیت وطن اولاً باید ببینیم تعریف وطن اصلی، اتخاذی و شرعی چیست؟ ثانیاً باید ببینیم این تقسیم صحیح است یا خیر؟ مثلاً آیا از روایات وارد شده در این باب می‌توان وطن اتخاذی و شرعی را استفاده نمائیم یا خیر؟

به بیان دیگر برای وطن اصلی نیاز به اقامه دلیل نداریم و با مراجعه به عرف معنای آن‌را استظهار می‌کنیم. اما سوال این است که آیا وطن اتخاذی همان وطن عرفی است؟ یعنی همان‌گونه که در مورد وطن اصلی به سراغ عرف می‌رویم، در وطن اتخاذی نیز باید سراغ عرف رفته و نیازی به رجوع به روایات نداریم یا این‌که در مورد وطن اتخاذی نیز باید سراغ روایات برویم.

در مورد وطن شرعی نیز این مسئله وجود دارد، یعنی آیا از ادله اعم از آیات و روایات وطن شرعی در قبال وطن اصلی و اتخاذی قابل استفاده است یا خیر؟!

بررسی ماهیت «وطن اصلی»

در مورد معنای وطن اصلی، مجموعاً چهار عنوان در عبارت وجود دارد:

الف- محل الذی نشأ فیه: مرحوم شیخ انصاری (ره) ابتدا برای سفر سه قاطع ذکر نموده و سپس می‌فرماید: وطن اصلی جایی است که شخص در آن رشد کرده باشد.

یک احتمال این است که باید در محل رشد متولد نیز شده باشد. احتمال دیگر این است که ولادت در محل رشد معیار نیست که این احتمال در کلام مرحوم شیخ اقوی (ره) است.[3]

ب- مسقط الرأس: از عبارت مرحوم امام (ره) چنین استفاده می‌شود که وطن اصلی همان جایی است که انسان در آن متولد

می‌شود.

در گذشته محل تولد غالبا با محل نشو و نماء یکی بوده‌است لذا این دو بازگشت به یک مطلب دارند، پس مسقط الرأس به تنهایی ملاک نیست. اما در حال حاضر این احتمال وجود دارد که شخصی در شهری به دنیا آمده و در شهر دیگر رشد کند.[4]

ج- مسکناً و مقراً دائماً: عبارت مرحوم سید (ره) در عروة هم شامل وطن اصلی و هم شامل وطن اتخاذی است. ایشان ابتدا می‌فرماید: وطن جایی است که محل سکونت و استقرار دائمی شخص باشد، اعم از این‌که آن محل بلد یا قریة، یا محل تولد یا محل سکونت والدینش باشد.

سپس در ادامه می‌فرماید: وطن مستجد نیز داخل در همین عنوان است که مراد از وطن مستجد همان وطن اتخاذی است.[5]

ج- مسکن لأبائه و أمه: در مقابل مرحوم سید (ره) برخی فقهاء می‌فرمایند: وطن جایی است که محل سکونت آباء و اجداد شخص باشد و کلام مرحوم سید (ره) در مقام رد این قول است.

کلام مرحوم بروجردی(ره)

مرحوم آقای بروجردی (ره) در مفهوم وطن تحقیقی دارند که به نظر ایشان لغت نیز مؤید این تحقیق است. ایشان می‌فرماید: در مفهوم وطن اعتبارات سابقه مانند محل ولادت، محل زندگی آباء و اجداد، محل زندگی پدر و مادر در زمان ولادت شخص و همچنین اعتبارات لاحقه مانند عزم شخص بر اقامت در مکان خاص تا زمان موت یا زمان طولانی مشخص، دخالت ندارد.

به نظر ایشان وطن مفهومی است که حاکی از وجود علقه میان شخص و مکانی مشخص به حسب وضع فعلی دارد، ولو شخص در آن مکان متولد نشده باشد.

توضیح مطلب این‌که هر شخص به حسب طبع خود مکانی را برای زندگی اختیار می‌کند که پس از مدتی زندگی در آن محل میان او و آن محل علقه ایجاد می‌شود و اگر سبب و عذری پیش نیاید این شخص در آن مکان به زندگی ادامه خواهد داد و اگر هم قصد خروج از این محل را داشته باشد، به صورت موقت و عرضی است.

در ادامه می‌فرماید: محل اقامه آباء و اقارب یا مناسبت با شغل یا مناسب بودن آب و هوا یا متدین بودن اهالی دخالتی در صدق وطن ندارد. حتی داشتن ملک یا منزل برای تحقق مفهوم وطن لازم نیست؛ لذا اگر شخصی در مکانی مانند حجره زندگی نمود اعم از این‌که قصد بقاء داشته باشد یا خیر، همان مکان وطن او می‌باشد.

سپس یک گام بالاتر رفته و می‌فرماید: در وطن قصد توقیت نیز معتبر نیست لذا اگر شخص مدتی را مانند بقیه ساکنین آن مکان در آن محل ماند و مانند سایر مردم شد، آن مکان وطن او است؛ همان‌گونه که اقامه طلاب در حوزه‌های علمیه که مدت 20 یا 30 در آن مکان می‌مانند نیز سبب می‌شود، آن مکان وطن آن‌ها باشد. هر چند قصد داشته باشند روزی به وطن خود یا شهر دیگر نقل مکان نماید. پس صرف ایجاد علقه میان شخص و مکان کافی است.

ایشان در ادامه اقوال لغویین را ذکر نموده می‌فرماید لغت مؤید کلام ما است؛ مثلا در صحاح اللغه وارد شده‌است که «الوطن محلّ الإنسان...و أوطان الغنم: مرابضها و أوطنت الأرض، و وطّنتها توطينا، و استوطنتها أي اتخذتها وطنا. و كذلك الاتّطان، و هو افتعال منه.»

یا در قاموس المحیط وارد شده‌است که «الوطن، محرّکة و یسکّن: منزل الإقامة، کالموطن، و مربط البقر و الغنم. جمعه: أوطان. و وطن به یطن، و أوطن: أقام. و أوطنه و وطّنه و استوطنه:اتخذه وطنا. و مواطن مکة: مواقفها».

و در المنجد نیز وارد شده‌است که «وطن یطن وطنا، و أوطن إیطانا بالمکان: أقام به. وطّن، و أوطن، و توطّن، و اتّطن، و استوطن البلد: اتخذه وطنا. (إلی أن قال:) الوطن: منزل إقامة الإنسان، ولد فیه أو لم یولد. مربط المواشي. جمعه: أوطان. الموطن: الوطن.»[6]

بررسی کلام مرحوم بروجردی(ره)

با توجه به مقداری که مرحوم برجرودی (ره) از کلام لغویین ذکر نمودند که «الوطن محل الانسان» یا «منزل اقامة الانسان» یا «استوطن البلد اتخذه وطناً»، به خوبی دوام قابل استفاده است؛ نه این‌که شامل موردی شود که شخص قصد دارد 20 یا 30 سال بماند؛ برای این‌که در لغت، اقامه شرعی یعنی اقامه عشرة ایام وجود ندارد لذا اگر می‌گوید اقامه، این تعبیر ظهور در دوام دارد یعنی جایی که انسان دائما قصد دارد بماند.

با مراجعه به عرف نیز می‌بینیم عرف محلی که شخص برای مدتی مثلا 20 سال در آن ساکن است را وطن او نمی‌داند. اما اگر بنا بر اقامت دائمی داشته باشد و بگوید من این محل را برای اقامه دائمی خودم انتخاب نمودم، این مکان وطن او خواهد شد؛ لذا به نظر ما از لغت دوام استفاده می‌شود.

جمع‌بندی معنای مذکور در رابطه با وطن اصلی

به نظر ما معنای ذکر شده توسط مرحوم سید (ره) با لغت سازگار و حق با ایشان است؛ یعنی وطن جایی است که شخص قصد داشته باشد دائماً در آن‌جا بماند. البته اقامت دائمی به این معنا نیست که کل سال را در آن مکان بماند بلکه به این معنا است که مدتی مثلاً شش ماه را در آن محل بماند، اما اقامتش باید دائمی باشد.

اما در معنای ذکر شده توسط مرحوم شیخ (ره) که فرمود «الذی نشأ فیه» نیز اشاره به دوام نشده‌است در حالی‌که به نظر ما در وطن اصلی دوام معتبر است.

معنای ذکر شده توسط مرحوم امام (ره) یعنی «مسقط الرأس» نیز باید کنار گذاشته شود و ما چیزی به این عنوان نداریم؛ برای این‌که «الذی نشأ فیه» یعنی این شخص در آن مکان متولد شده و در آن محل به حسب طبع خود و دائماً اقامت دارد.

بله در مورد هر شخصی این امکان وجود دارد که به سبب بروز عاملی قهری، از محل سکونت خود خارج شود. اما به حسب طبع، این شخص باید بنای بر دوام داشته باشد.

هر چند گفتیم مسلماً دوام در وطن اصلی معتبر است اما داشتن ملک و منزل مسلم معتبر نیست؛ در نتیجه این امکان وجود دارد که شخصی در وطن خود از ابتدا تا انتها اجاره نشین باشد و یا در خانه موقوفه و یا در چادر زندگی کند.

در مورد «استیطان ستة أشهر» نیز نه عرف و نه لغت آن‌را لازم نمی‌داند. مرحوم شیخ انصاری (ره) نیز می‌فرماید: ادله‌ای که ملک و استیطان ستة اشهر را معتبر می‌دانند، در وطن اصلی مطرح نمی‌باشند.

مرحوم شیخ (ره) در ادامه می‌فرماید: اگر شخص در مکانی متولد و پس از گذشت پنج ماه پدرش او را به مسافرت برد اما قصد هجرت نداشت و آن شخص پس از گذشت چند سال مجدد به شهری که ابتدا در آن نشو و نما نموده بود بازگشت، این شخص باید نماز را تمام بخواند.

سپس می‌فرماید: عرف مکانی را وطن می‌داند که آن مکان به صورت دائمی برای این شخص عنوان وطن داشته باشد، لذا به شخصی که مدتی حتی 20 سال در مکانی زندگی کند نمی‌گویند آن مکان وطن او است.

در ادامه می‌فرماید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)، مهاجرین و خلفاء هر چند متولد مکه بوده‌اند اما زمانی‌که از مدینه به مکه آمده و در منا حضور داشتند، نماز خود را قصر می‌خواندند؛ برای این‌که این‌ها از مکه هجرت نموده و به مدینه رفته بودند.

مرحوم شهید (ره) نسبت به این مسئله می‌فرماید: دلیل قصر خواندن نماز مهاجرین نداشتن ملک در مکه بوده‌است. مرحوم شیخ (ره) می‌فرماید: از این کلام معلوم می‌شود مرحوم شهید (ره) داشتن ملک را در وطن اصلی معتبر می‌داند. سپس می‌فرماید: اگر شخصی که در مکانی ملک دارد اما از آن مکان اعراض کرد بقاء حکم در مورد او مشکل است.

در ادامه مرحوم شیخ (ره) می‌فرماید: این احتمال وجود دارد که کلام مرحوم شهید (ره) مبتنی بر این مسئله باشد که در روایات بیان شده در وطن شرعی لازم است شخص در آن مکان ملکی داشته باشد و در طول سال ولو یک بار، شش ماه در آن مکان بماند. لذا اگر اعراض در آن‌جا نقشی نداشته باشد، پس در وطن اصلی و در صورت وجود ملک به طریق اولی اعراض نقش ندارد.

مرحوم شیخ (ره) می‌فرماید در این مطلب تأمل وجود دارد و اشاره به این مسئله است که روایات، مربوط به استیطان و وطن شرعی است و نمی‌توانیم از راه قیاس اولویت وارد شده و آن حکم را به وطن اصلی نیز سرایت دهیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین

---

[1] نساء، 101.

[2] «الفصل الأوّل في بيان قاطعية الوطن، و تحديده: لا إشكال في كون المرور بالوطن و لو آنا ما قاطعاً للسفر حقيقة، و كون تخلله في أثناء الثمانية مع العزم موجبا لعدم ثبوت القصر من أوّل الأمر. فإنّه مع تخلله يصير السفر سفرين حقيقة، و لكل منهما حكمه، و المفروض قصور كل منهما عن مقدار المسافة المعتبرة.بيان ذلك: أن قوله تعالى وَ إِذا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ الآية، لا يراد منه كون مطلق الضرب و السير في الأرض موجبا للقصر، بل ما ينطبق عليه عنوان السفر في مقابل الحضر، و قد أخذ في مفهوم السفر التغرب عن الوطن و البعد عنه. فمن مرّ بوطنه و لو آنا ما فقد خرج عن موضوع المسافر حقيقة و صار مصداقا للحاضر، و لا يشمله في هذا الحال أدلة التقصير قطعا.» البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص 190 و 191.

[3] «المسألة السادسة قواطع السفر: مسألة 6: اعلم أنّ قواطع السفر ثلاثة، أحدها الوطن، و هو على ثلاثة أقسام: أحدها: الوطن الأصلي الذي نشأ فيه، و لا إشكال و لا خلاف ظاهراً في كونه قاطعاً ما لم يُهجَر، سواء كان له فيه ملكٌ أم لا، و سواء استوطنه ستّة أشهر أم لا؛ لأنّ أدلّة اعتبار الملك و استيطان المدّة مختصّةٌ بغيره، كما لا يخفى.» كتاب الصلاة (للشيخ الأنصاري)، ج3، ص 105.

[4] «القول في قواطع السفر و هي أمور: أحدها: الوطن، فينقطع السفر بالمرور عليه، و يحتاج في القصر بعده إلى قصد مسافة

جديدة سواء كان وطنه الأصلي و مسقط رأسه أو المستجد، و هو المكان الذي اتخذه مسكنا و مقرا له دائما...» تحرير الوسيلة، ج1، ص 257.

[5] «المراد به المكان الذي اتخذه مسكنا و مقرا له دائما بلدا كان أو قرية أو غيرهما سواء كان مسكنا لأبيه و أمه و مسقط رأسه أو غيره مما استجده و لا يعتبر فيه بعد الاتخاذ المزبور حصول ملك له فيه...» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج2، ص 140 و 141.

[6] «فنقول: الظاهر أن انتزاع مفهوم الوطنية عن مكان ليس بلحاظ الاعتبارات و الحالات السابقة من كون المكان محلا لولادة الشخص، أو مسكنا لآبائه و أجداده، أو مقرّا لأبويه حين ولادته و نحو ذلك، و لا بلحاظ الاعتبارات و الحالات اللاحقة، ككونه عازما على الإقامة فيه إلى حين موته أو إلى أمد بعيد. و بالجملة ليس انتزاع مفهوم الوطنية عن مكان بلحاظ الحالات و الإضافات السابقة أو اللاحقة، بل هي مفهوم تحكي عن علقة و إضافة فعلية بين الشخص و المكان المخصوص بحسب الوضع الفعلي لهذا الشخص، حيث إنّ كل شخص يختار بحسب طبعه و ميلة بلدا من البلاد لإقامة و إقامة أهله و أولاده، و يوجد بينه و بين هذا البلد علقة خاصة، بحيث لو خلّي و طبعة يكون باقيا في هذا المكان و يكون خروجه منه أمرا طارئا ناشئا من المزعجات و القواسر الطارئة و يرجع إليه بحسب طبعه بعد ما ارتفع القواسر. فهذا البلد يسمى عرفا بالوطن.و بعبارة أخرى: الوطن عبارة عما هو المقرّ الفعلي للشخص بحسب وضعه...» البدر الزاهر في صلاة الجمعة و المسافر، ص 191 به بعد.